

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

بهرام رحمانی

۱۶ جولای ۲۰۱۳

روشنفکر کیست و وظایف آن کدام است!؟

۲

هنر وسیله ای برای تزئین خانه بورژوا نیست، سلاحی است برای نبرد.

(پابلو پیکاسو، ۱۹۴۵)

معنای اصطلاحی اصلاحات در قبال انقلاب revolution و در قیاس با آن به کار می رود، و معادل رفرم reform است. اصلاح که معادل رفرم است، اصطلاحی خاص در فرهنگ و اندیشه سیاسی است و به نوعی از تحولات و تغییرات اجتماعی نظر دارد که در چارچوب یک نظام سیاسی صورت می گیرد. اما حرکت های اصلاحی در مقیاس یک کشور، اگر به معنای واقعی بهبودی در وضعیت عمومی مردم به وجود نیاید گاه به انقلابات سیاسی و اجتماعی منجر می شود. در جهان امروز، رفرم و اصلاحات حتی برای حکومت های سرمایه داری پیشرفته جهان ریاضت اقتصادی و محدود کردن بیمه های مختلف چون بی کاری و کمک های سوسیال و افزایش سن بازنشستگی و غیره است. بنابراین، امروز حتی تحمیل ذره ای از رفرم و اصلاحات به نفع تولیدکنندگان و شهروندان به حکومت های سرمایه داری پیشرفته دمکراتیک و دیکتاتوری، مستلزم یک مبارزه جدی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کارگران و محرومان و آزادی خواهان جامعه است.

در هر صورت از آن جایی که روشنفکران تمایز بزرگی با دیگران شهروندان جامعه دارند. از این رو، اگر مردم عادی به درست و یا غلط در نمایش های گوناگون حکومت از جمله انتخابات های آن شرکت می کنند مقصر نیستند، بلکه مقصر آن سازمان و احزاب سیاسی، شخصیت ها و تحلیل گران و روشنفکرانی هستند که آدرس غلط به مردم می دهند. چنین شخصیت ها و روشنفکرانی که نان به نرخ روز می خورند و گوشه چشمی هم به حاکمیت دارند چرا باید از سوی مردم و به خصوص بخش آگاه جامعه جدی گرفته شوند؟! فراتر از همه، این قبیل روشنفکران را باید تاریک فکران و خرافه پرستانی نامید که دیگر به درد جامعه شان نمی خورند و چاه کن هائی هستند که نخست خودشان در زیر آوار آن گرفتار می شوند.

جریان روشنفکری، معنایی بیش از یک شغل و یا حرفه را در خود دارد و ملاک روشنفکری، همه زمینه های اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در برمی گیرد.

از نظر کارل مانهایم، روشنفکران گروهی در جامعه هستند که وظیفه خاص آن‌ها ارائه تفسیری از جهان است. مانهایم، روشنفکران را نسبتاً بی طبقه می‌داند. او می‌گوید بسیار دشوار است که موقعیت روشنفکران را در جامعه با توجه به تمایزات طبقاتی تعریف کرد. اما مانهایم، به درستی تأیید می‌کند که روشنفکران به این یا آن طبقه متصل‌اند. آن‌ها در زمان هائی، به خصوص در مبارزات سیاسی، ممکن است که با طبقه خاصی متحد شوند. اما این اتحاد پایدار نیست. مانهایم، تأکید دارد که روشنفکران همیشه در انتخاب انجمن‌ها و گروه‌بندی‌های خود آزاد هستند. ژان پل سارتر، می‌گوید که یک روشنفکر حقیقی کسی است که از تناقضات تشکیل دهنده خودش آگاهی کسب کرده است، کسی که به خاص گرائی طبقاتی خود به عنوان عضوی از طبقه متوسط پی برده است اما برای انجام وظیفه جهان شمول خود مبارزه می‌کند و خود را با آن چه که شغل و حرفه او نیست، درگیر می‌کند.

ژان پل سارتر (۱۹۰۵-۱۹۸۰)، یکی از برجسته‌ترین فیلسوفان معاصر فرانسه است که نویسندگانی مانند ویکتور هوگو، امیل زولا، آندره ژید و رومن رولان نمایندگان دیگر آن بوده‌اند. در این سنت، روشنفکر هم ارج و مقامی بالا دارد، و هم وظایفی سنگین. انسانی آگاه است که حق ندارد در برابر نابرابری‌ها و ناروائی‌های اجتماعی خاموش بماند. او در هر شرایط باید دخالت‌گر باشد و به مسؤولیت وجدانی و انسانی خود داوطلبانه و آگاهانه عمل کند.

سارتر، در جنگ جهانی دوم با حمله ارتش رایش سوم به فرانسه، به سربازی احضار شد و روانه جبهه شد و به اسارت در آمد. پس از فرار از اردوگاه اسیران، به جنبش مقاومت پیوست و در صفوف رزمندگان کمونیست به مبارزه با اشغالگران نازی پرداخت.

سارتر، بعد از پایان جنگ، خود را وقف نوشتن کرد، و نشریه سوسیالیستی «دوران مدرن» را منتشر ساخت، که از با نفوذترین نشریات تاریخ مطبوعات فرانسه به شمار می‌رود.

در جریان بحث‌های داغ پس از جنگ بود که سارتر نظریات خود را عمق و گسترش داد و در سطحی وسیع منتشر ساخت. وی با نشر انبوهی از مقالات سیاسی و فرهنگی، در برابر رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی واکنش نشان داد، و با هر مقاله، در محافل فکری و روشنفکری تحرک زیادی به بار آورد.

سارتر، می‌گفت: «انسان محکوم به آزادی است. انسان با آمدن به این دنیا، مسؤول تمام کارهایی است که انجام می‌دهد.»

بسیاری از منتقدان سارتر، اندیشه و آثار او را میان آگزیستانسیالیسم و مارکسیسم در نوسان دیده‌اند. سارتر، به مارکسیسم نه به مثابه ایدئولوژی، بلکه به عنوان علم‌رئانی بشر می‌دید.

سارتر با نوشتن رشته‌ای از مقالات، به خفقان حاکم در اتحاد شوروی و متحدان آن سخت حمله کرد. وی، هم چنین تجاوز ارتش شوروی به مجارستان در سال ۱۹۵۶ و اشغال چکسلواکی را در سال ۱۹۶۸، را صریحاً محکوم کرد.

سارتر، فیلسوفی برج عاج نشین نبود. با این که متون فلسفی او در عالی‌ترین سطوح آموزشگاهی تدریس می‌شد، اما خود او مرد مبارزه و بحث و کافه و خیابان و تظاهرات بود. از گفت و گو با روشنفکران ناراضی، دانش‌جویان معترض و کارگران اعتصابی خسته نمی‌شد.

از دید سارتر، اعتراض و نفی شرایط موجود، در سرشت هر روشنفکر واقعی است. دیدگاه‌های وی، همواره سرشار از صداقت و بی‌باکی است. سارتر، در هر فرصتی مخالفت بنیادین خود را با نژادپرستی، استبداد و استعمار بیان می‌نمود. از جنبش‌های رهائی بخش در آسیا و افریقا حمایت می‌کرد. از استقلال طلبان الجزایر دفاع کرد. به کوبا سفر کرد و به پشتیبانی از انقلابیون کمونیست پرداخت. از مقاومت مسلحانه مردم ویتنام در برابر ارتش امریکا ستایش کرد.

سارتر، از آزادی بیان در همه جا و برای همه دفاع کرد. وی، در حمایت از انتشار روزنامه‌های چپ و کمونیست، از جوانان آنارشیست و ... حمایت می‌کرد.

ادوارد سعید منتقد و روشنفکر و نظریه پرداز فلسطینی تبار، روشنفکر را انسانی گیتی باور می داند که نباید اجازه دهد باورهای ایدئولوژیک و مذهبی در قضاوت ها و کارهای تحقیقاتی اش دخالت کند. وی، می نویسد: «تلاش برای حفظ یک معیار جهان شمول و منحصر به فرد، به عنوان مایه ای اصلی، نقش مهمی را در توصیف من از روشنفکر بازی می کند، یا ترجیحاً ارتباط متقابل مابین جهان شمول و بومی، خصوصی و اکنون.» (۲)

از نظر ادوارد سعید، جهان شمول بودن یعنی پذیرش خطر برای فراتر رفتن از یقین های ساده ای که پیشینه، زبان و ملیت برای ما فراهم آورده اند، و در بسیاری از موارد مانع درک حقیقت دیگران می شود. جهان شمول بودن در مباحث اجتماعی و سیاسی به معنای جست و جو و حمایت کردن از ارزش ها و معیارهای شناخته شده جهانی که به نفع اکثریت شهروندان جهان است. روشنفکری که جهانی فکر می کند همه دستاوردهای بشری را دستاوردهای خودش می داند و به پاسداری از آن ها برمی خیزد.

ادوارد سعید، سؤال می کند: ویژگی های روشنفکر چیست؟ و خودش به این پرسش چنین پاسخ می دهد: «ویژگی هانی را که من برای روشنفکر بر می شمردم، عبارتند از: در تبعید و در حاشیه، آماتور و مؤلف زبانی که سعی می کند حقیقت را به قدرت بگوید. چنین روشنفکرانی نه شغلی دارند که در حفظ آن بکوشند و نه سرزمینی که آن را تقویت و از مرز و بومش پاسداری کنند. پس اساساً اخلاطگراوند و صریح در صحبت های خود. بنابراین هیچ راه فراری از این واقعیت ناگزیر وجود ندارد که ایفای چنین نقشی از جانب روشنفکران، نه دوستان بلند پایه ای برای آن ها خواهد گذاشت و نه افتخارها و مقام هانی رسمی برای آن ها به ارمغان خواهد آورد.»

سعید، بر این عقیده است: من شک ندارم که روشنفکر متعلق به طرف ضعیف و بی نماینده است. چنین وظیفه ای دشوار است و انجام آن به واقع گرائی، انرژی نیرومند، و هم چنین تلاش سخت و پیچیده ای برای برقراری موازنه میان مشکلات فردی در مقابل وظایف ترویج و فاش کردن حقایق در حوزه عمومی دارد. حرفه ای که از دیدگاه سعید، اگر چه لزوماً باعث شهرت فرد نمی شود اما نیرومندی و پیچیدگی آن باعث غنای فرد می شود.

سعید می گوید در جامعه کنونی خطری که روشنفکران را تهدید می کند گرایش و طرز برخوردی است که او آن را حرفه ئی گری می نامد. منظور از حرفه ئی گری آن است که روشنفکری خود کاری برای امرار معاش تلقی شود. کاری که در ساعات معینی از روز هم چون هر کار دیگری صورت می گیرد و آداب و اخلاق حرفه ئی خود را رعایت می کند. چنین روشنفکری نه وضع را به هم می زند و نه از سنت ها و نرم های پذیرفته شده وضع موجود تخطی می کند. او سعی می کند خود را قابل عرضه به بازار و نیز شایسته معرفی کند و نتیجتاً فردی است غیرجنجالی، غیرسیاسی و ابژکتیو. او چهار نوع فشار را از طرف جامعه مطرح می کند که با توانائی، مهارت، و خواست روشنفکر در تقابل است. این فشارها در تقابل با آن چیزی قرار می گیرند که او آن را آماتور گری می نامد. یعنی میل به حرکت نه برای سود یا پاداش، بلکه برای عشق و علاقه خاموش ناشدنی به منظری وسیع تر، به برقراری ارتباط از میان خطوط و موانع، به عدم قبول وابسته شدن به یک رشته اختصاصی و اهمیت دادن به اندیشه ها و ارزش ها، علی رغم محدودیت های یک حرفه.

وی اولین این نوع فشارها را تک رشته کاری یا تخصصی شدن؛ فشار دوم کیش کارشناسی؛ فشار سوم، حرفه ئی گری و کشیده شدن اجتناب ناپذیر به طرف قدرت و آمریت؛ و فشار چهارم و آخر قدرت های موجود در جامعه مدنی مانند احزاب، صنایع بزرگ، بنگاه های انتشاراتی و... است و در نتیجه آن روشنفکر برای به دست آوردن و حفظ کردن سهم بیش تری از بازار، پژوهش و امتیاز دادن به آن تحت کنترل قرار می گیرد.

ادوارد سعید، براین باور است که روشنفکر یک هنرمند است. هنر او هنر تجسم است. این هنر شکل های متفاوت دارد. سخن گفتن، نوشتن، تدریس کردن، جلو تلویزیون ظاهر شدن و غیره از جلوه های این هنر است. خصوصیت مشترک

این جلوه‌ها اول از همه فهم آن و بعد تعهد، خطر، جسارت و آسیب‌پذیری آن‌ها است. به عقیده‌ی وی، روشنفکر با هنجارهای غالب و مستولی می‌جنگد. چرا که مانع تجددخواهی و بررسی‌های جدید است. از این رو، در حاشیه می‌ماند و با قدرت نمی‌آمیزد تا بتواند همیشه منتقد جریان‌های خلاف آزادی و عدالت باشد.

آنتونیو گرامشی منتقد و روشنفکر کمونیست ایتالیایی، در پژوهش‌های خود درباره‌ی تاریخ ایتالیا به این نتیجه می‌رسد که هر گروه اجتماعی که بر زمینه‌ی اصلی نقش ضروری خود در دنیای تولید اقتصادی به وجود می‌آید، یک یا بیش از یک قشر روشنفکر را به وجود می‌آورد که به او انسجام می‌دهد و او را از نقش خود نه تنها در زمینه‌ی اقتصادی بلکه در زمینه‌ی‌های اجتماعی و سیاسی آگاه می‌کند.

وی، معتقد است که روشنفکران بین مالکان وسایل تولید و کسانی که مالک و سازنده‌ی وسایل تولید نیستند، یعنی کسانی که نیروی کار خود را به مالکان ابزار تولید می‌فروشند، واسطه می‌شوند. آن‌ها در کسوت داروساز، حقوقدان، معلم، کشیش، پزشک، دانشمند، محقق، تکنیسین و مهندس، در مقام نظامی، قاضی و پولیس، دانش تولید نمی‌کنند بلکه برای منضبط کردن جسم و ذهن در خدمت قدرت‌های موجود اطلاعات را منتشر می‌کنند و یا از انتشار اطلاعات جلوگیری می‌کنند. آن‌ها به رضایت و توافق گروه‌های تحت ستم با وضع موجود یاری می‌رسانند. در واقع آن‌ها ضامن برقراری هژمونی طبقه‌ی حاکم بر کل جامعه اند. (۳)

تا آن‌جا که به جریان روشنفکری ایران برمی‌گردد یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های ایرانی مؤثر بر جریان روشنفکری ایرانی، میرزا فتحعلی آخوندزاده (آخوندوف) بود. او که اهل تبریز ولی مقیم گرجستان روسیه بود، با این حال کتاب‌های مهمی به فارسی نوشت که از جمله‌ی آن‌ها مکتوبات جلال الدوله است. این کتاب را می‌توان بیانیه‌ی شورانگیز به ضد سنت‌های ایران عصر قاجاری دانست. رنسانسی در بازگشت به ارزش‌های ایرانی و اعتراضی بر اندیشه‌های رایج ایران در سنجش با اندیشه‌های اروپایی. (۴)

آخوندزاده، در برزخ «سنت و تجدد» جامعه این سؤال را طرح کرده است: «از یک طرف اولیای دین اسلام با شدت تمام تأکید می‌کنند که ما دین و ایمان را باید ترک نکنیم تا این‌که از امید حیات اخروی و سعادت سرمدی محروم نشویم. از طرف دیگر علماء و حکمای اروپا فریاد می‌زنند که ما باید از عالم بربریت و جهالت بیرون بیاییم و علم تحصیل بکنیم و سیویلیزاسیون بیابیم.

اگر به حرف اولیای دین اسلام گوش بدهیم باید لا محاله از انوار علوم و سیویلیزاسیون محروم بشویم چنان‌که هستیم و اگر به حرف علماء و حکمای اروپا گوش بدهیم در این صورت خداحافظ دین ما و آرزوهای شیرین ما که در شوق دیدار حوران بهشت می‌داریم. در این صورت امید حیات اخروی و سعادت سرمدی خودبه‌خود زایل می‌شود. خوشا به حال آن‌کسی که این دو حالت متناقضه را در خود جمع تواند کرد. اما به نظر محال می‌آید.»

آخوندزاده، از یک قرن قبل جمع شدن سنت و تجدد را با یکدیگر محال می‌دانست. اما یکی از بزرگ‌ترین گرفتاری‌های روشنفکری ایران این است که در تمام این سال‌ها می‌خواست این دو گرایش متضاد را با یکدیگر جمع کنند.

در اواخر دوران ناصرالدین شاه روزنامه‌های ممنوعه که در خارج از کشور به چاپ رسیده و در داخل ایران مخفیانه پخش می‌شد نقش مهمی در جریان روشنفکری داشتند. به ویژه سه شخصیت، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان و طالبوف تبریزی (۵) ادبیات مشروطه خواهی ایران را که بر پایه‌ی رنسانس ایرانی و روشنفکری بود سامان دادند. از میان این سه آقاخان کرمانی به ویژه با کتاب جنجالی خود «سه مکتوب» و کتاب‌های دیگری که در نقد تاریخ ایران داشت، تلاش کرد فلسفه‌ی تاریخ ایرانی را بنیاد بگذارد. آقاخان مقیم استانبول بود و در روزنامه‌های آوانگارد آن زمان یعنی روزنامه‌ی قانون و روزنامه‌ی اختر قلم می‌زد. او از آثار روشنفکران و فیلسوفان مدرن فرانسوی و انگلیسی به ویژه

روسو، ولتر و اسپنسر بهره گرفت. آقاخان نهایتاً به دستور مظفرالدین شاه قاجار اعدام شد و شاید بتوان او را نخستین روشنفکر اعدام شده ایران دانست. (فریدون آدمیت: اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی)

در این دوران، گروه های روشنفکر در نهادها و انجمن های مخفی متشکل شده بودند و با پخش اعلامیه ها و انتشار روزنامه ها افکار خود را منتشر می کردند.

هم چنین شخصیت های مهم جریان روشنفکری ایرانی پس از مشروطه از جمله می توان از صادق هدایت، احمد کسروی، فرخی یزدی، ملک الشعراء بهار، میرزاده عشقی، ایرج میرزا، عارف قزوینی، نیما یوشیج، فروغ فرخزاد، احمد شاملو، سیرجانی، مختاری، پوینده و... نام برد. روشنفکرانی که مهم ترین نقش را در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بر دوش داشتند.

برخی از روشنفکران نیز کوشیدند تا تلفیقی از آموزه های روشنفکری - اسلامی به دست دهند. از شاخص ترین چهره های این جریان، می توان به علی شریعتی، مهدی بازرگان، عبدالکریم سروش، مرتضی مطهری، جلال آل احمد و... اشاره کرد. این گروه نویسندگان، در مبارزه با حکومت پهلوی و برپائی حکومت اسلامی نقش مهمی ایفاء کردند.

جلال آل احمد، به ویژه با دو کتاب «غرب زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران»، تندترین حملات را به جریان روشنفکری مترقی و سکولار ایران داشت. او، حتی پا فراتر از روشنفکران دینی گذاشت و درباره شیخ فضل الله نوری، این دشمن درجه یک انقلاب مشروطیت و آزادی مردم، نوشت: «من نعل آن بزرگوار را بر سردار هم چون پرچی می دانم که به علامت استیلاي غریزدگی پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد.» (۶)

مرتضی مطهری نیز هم چون آل احمد، مهم ترین اتهام روشنفکران معاصر ایران را غرب زدگی سهوی یا خیانت عمدی به اسلام و ایران می دانست. (۷)

البته پس از به قدرت رسیدن حکومت اسلامی، روشنفکر «مذهبی» نیز همانند فمینیسم اسلامی وارد فرهنگ سیاسی و اجتماعی ایران شد. در حالی که روشنفکر و فمینیسم با گرایشات مذهبی در تضاداند و در مقابل هم قرار دارند.

یکی از معانی اصطلاحی ارائه شده در لغتنامه دهخدا که روشنفکر را «نوگرایی» دانسته است (۸) و معنای دوم فرهنگ معاصر فارسی یعنی «فرد معتقد به نقش و ارزش دانش و فرهنگ در پیشرفت جامعه و بهروزی مردم» به همین معنا اشاره دارد. (۹)

کارل مارکس، بنیان گذار سوسیالیسم علمی، یعنی علم رهائی بشر، از روشنفکر مرتجع و روشنفکر مترقی نام برده است. مارکس بر دو نکته تأکید دارد. یکی این که ما به عنوان موجودات انسانی در هر نظام اجتماعی که زندگی کنیم، نیازمند روابط متقابل با یک دیگر و رابطه با طبیعت (تولید ارزش مصرفی و وسایل مادی مفید و لازم برای زندگی به وسیله تقسیم کار اجتماعی) هستیم و گریزی از این دو پیش شرط حیات انسانی نداریم. اما در همین جا مشخص که تقسیم کار اجتماعی و تولید مادی حیات انسانی، لزوماً به معنای ضرورت روابط سرمایه دارانه تولیدی نیست. در حالی که این دو پیش شرط فراتاریخی، بخشی از «هویت درونی شده» زندگی اجتماعی انسان است اما «نوع» تولید و روابط تولیدی سلسله ترتیب های تاریخی هستند که قابل تغییر و تحول اند.

نظریه مارکسیستی، ایدئولوژی را یک آگاهی دروغین می داند که واقعیت مادی و اجتماعی را تحریف می کند، و سعی می کند مردم را در همان جایگاهی نگه دارد که نظام سرمایه داری به آنان اختصاص داده است. و با چنین تحریفی، مردم نمی توانند روابط تولید را همان طوری ببینند که واقعاً وجود دارد.

بنابراین، ایدئولوژی یکی از جنبه های روساخت است: خود آن برخاسته بنیاد اقتصادی است و کارکرد آن مشروعیت بخشی به آن بنیاد است. ایدئولوژی مشخص می سازد که درباره سیاست و دین و ادبیات و دیگر ابعاد فرهنگ، چه می توان اندیشید و باور داشت.

ایدئولوژی ها اما خودبنیاد نیستند؛ مارکس می گوید آن ها به شیوه غالب اقتصادی تولید وابسته هستند، و هستی و ادامه یافتن این شیوه غالب را توجیه می کنند.

برای نمونه اخلاق کاری پروتستانی، ارزش کار سخت را ترویج می کند و در سودسازی، میل انسان ها به نفع شخصی را نادیده می گیرد. پروتستانتیسم چنین اخلاقی را خواست خدا می داند. بنابراین چنین منفعت جوئی یک وظیفه دینی است.

اخلاق کاری پروتستانی، از منظر مارکسیستی، نمونه همان ایدئولوژیی است که می گوید کارگران باید ساعات زیاد و در شرایط سخت کار کنند. کارگری که به این اخلاق کاری متعهد باشد، کار سخت را خواست خدا و یک انتخاب آزاد می داند. اما این اخلاق در واقع تحریف واقعیت است و شیوه ای از تولید را ترویج می کند که کارگران را سرکوب می کند تا صاحبان سرمایه نفع ببرند. کارگر در این توهم است که دارای اراده آزاد است اما در واقع از خودش هیچ اراده ای ندارد.

بیش ترین تأکید مارکس بر ماهیت ایدئولوژیک دین است، که آن را در جمله معروفش می توان دید: «دین، افیون توده هاست.» این جمله می گوید دین وعده پاداش و عدالت در جهان آخرت را می دهد تا بی عدالتی ها و ستم های این دنیا را تحمل پذیر سازد.

دین وقتی عدالت را به آخرت حواله می دهد، با این کار مانع شورش توده های سرکوب شده علیه طبقه حاکم (که کار طبقه کارگر را استثمار می کند) می شود. پس دین زمانی به طور شایسته فهمیده می شود که متون مقدس و آئین ها و دیگر پدیده های دینی را در شرایط مادی فرهنگ و به ویژه در شرایط اقتصادی تولید قرار داد.

مارکس، در چنین شرایطی بود که به تبعیض ها و ستم و سرکوب ها و استثمار سرمایه داری و اقتصاد آزاد و تضاد طبقاتی ناشی از آن پرداخت. وی، با بهره گیری از ذخایر فرهنگی و فلسفی خود و دوران خود، با بهره گیری از آموزه های هگل و فویرباخ و نقد آن ها کوشید تا مسائل معاصر خود را تئوریزه نماید و راه حل مناسب ارائه دهد. اندیشه مارکس، در نیمه اول قرن بیستم، حرکت های سیاسی - طبقاتی کارگران را در سطح جهانی به دنبال آورد و در جامعه ایران نیز تأثیر گذاشت.

تقریباً از همان دوره مشروطیت، مشکل روشنفکری جامعه ایران نیز شکل گرفت. و در واقع بخشی از روشنفکران تلاش کردند مفاهیم تجدد و نوآوری را با سنت ها و موازین اسلامی تطبیق داده و رنگ و لعاب اسلامی دهند. چنین کاری بدون بروز جدل ها و تناقضات بسیار ممکن نبود. اما پس از انقلاب مشروطیت و تحولات آن دوره سبب شد که اسلاميون ضعیف تر شوند. اما بعدها جبهه ملی و نهضت آزادی و حتی بخشی از حزب توده و کسانی چون آل احمد و شریعتی تلاش کردند مجدداً اسلام را در جامعه ایران که با انقلاب مشروطیت به شدت ضعیف شده بود و در جدال و کشمکش مشروعه و مشروطه، تجدد غالب شده بود دوباره در جامعه ایران زنده کنند.

متأسفانه امروز اغلب روشنفکران جامعه ما، به فخر فروشی، رقابت ناسالم، خودمحروربینی روی آورده اند و اهمیت چندان به تحولات جامعه نمی دهند. امروز در میان روشنفکران جامعه ما، همکاری و هم فکری و رفاقت و کار جمعی و نقد و بررسی و معرفی بسیار بسیار ضعیف است. اگر کسی در تبادل نظر و گفت و گوی مستمر و دوطرفه نقد را نپذیرد دچار خودشیفتگی و به تبع آن دچار از خودبیگانگی می گردد.

این گروه از روشنفکران، به دنبال راه های حل اساسی نمی گردند و بیش تر دچار روزمرگی هستند. در عرصه نقد و نظر فعالیت جدی فرهنگی و اجتماعی ندارند و اغلب یأس و ناامیدی را در جامعه بازتولید می کنند.

به این ترتیب، اگر روشنفکر ایرانی اسیر سانسور و خفقان است تا حدودی خودش هم دچار خودسانسوری و حتا سانسور هم فکرائش است. یعنی همان طور که حکومت سانسور می کند برخی روشنفکران ایرانی نیز با برخوردهای غیرمنصفانه ای که به اطرافیان و تولیدات هم فکران خود دارند به نوعی مانع رشد خلاقیت های فرهنگی و اجتماعی به ویژه در نزد نیروهای جوان عرصه فرهنگی هستند، زمینه ساز سانسور اند. روشنفکران ما، به ایده های نو و فعال و جوان روی خوش نشان نمی دهند و فضای سالمی برای فعالیت خود و دیگران ایجاد نمی کنند.

در ارزیابی از روشنفکر ایران، علاوه بر خومحوربینی و برج عاج نشستن و کیش شخصیت، از خودبیگانگی و فراموشی تاریخی را نیز شاهدیم. برای مثال، اگر روشنفکران ما به یاد بیاورند که حکومت اسلامی ایران، سی و چهار سال است چه بلایی به سر جامعه، از جمله فرهنگ و ادبیات و تاریخ و خود روشنفکران آورده است؛ از حمله به کردستان و سیستان بلوچستان و خوزستان و ترکمن صحرا، دادگاه های صحرایی خلخالی با فرمان خمینی، حملات پی در پی به رسانه ها، تجمعات، سازمان ها، تشکل های دمکراتیک مردمی و از جمله حمله به دفتر کانون نویسندگان ایران، اعدام سعید سلطانپور در سال ۶۰ و حاکم کردن سانسور و خفقان نفس گیر دهه نخست حاکمیت جمهوری اسلامی، دوره هاشمی رفسنجانی و چگونگی کشتن سیرجانی در آن دوره، تحت تعقیب قرار دادن مداوم نویسندگانی که بیاینه معروف به ۱۲۴ نفر را امضاء کردند، طرح توطئه به دره فرستادن اتوبوس نویسندگان و شاعرانی که راهی ارمنستان بودند توسط وزارت اطلاعات، ترور مختاری، پوینده، مجید شریف و... در دوره قدر قدرتی «اصلاح طلبان» به ریاست محمد خاتمی، زندانی کردن ناصر زرافشان وکیل خانواده قتل های زنجیره ای، تشدید سانسور و خفقان و اعدام در دوره احمدی نژاد و ... و اکنون نوبت آخوند روحانی رسیده است. نهایتاً این که در این ممکت نمایندگان خدا، اجازه داده نمی شود حتا کانون نویسندگانش دفتری برای خود داشته باشد؟ هم اکنون هزاران صفحه از تولیدات فرهنگی و ادبی نویسندگان ایرانی توسط حکومت اسلامی، به تیغ سانسور سپرده شده اند و... پس چه اتفاقی افتاده است که برخی از روشنفکران جامعه ما، این چنین شتاب زده به آخوند حسن روحانی، جانشین احمدی نژاد هورا می کشند؟!!

در دوره هشت ساله ریاست جمهوری احمدی نژاد، ایران حدود ۷۲۰ میلیارد دالر درآمد داشته که یک ثروت افسانه ای به حساب می آید اما با این وجود در این دوره، بیش از ۵۰ میلیون نفر از جمعیت ایران زیر خط فقر رفتند. حدود یک سال پیش کمیسیون اجتماعی مجلس حکومت، آمار بی کاران را تا ۸ میلیون نفر برآورد کرد. در این دوره، بیش از ۷۰ درصد کارگران، دارای قراردادهای موقت و سفید امضاء شدند. در همین دوره، دستمزدها به سه مرتبه بیش تر زیر خط فقر رفت و عدم پرداخت به موقع همین دستمزدهای ناچیز، خانواده های کارگری را پریشان کرده است. در دوره احمدی نژاد، سانسور و اختناق، شکنجه و اعدام زندانیان، شدیدتر شد.

هم اکنون دست کم ۲۶ روزنامه نگار در زندان های حکومت اسلامی ایران، زندانی هستند و گفته می شود که چند سال اخیر، نزدیک به ۵۰۰ روزنامه نگار ایرانی کشور را ترک کرده اند. تعدادی روزنامه نگار ایرانی هم با وثیقه های سنگین در انتظار صدور یا اجرای احکام قضائی خود هستند.

به گفته سازمان گزارشگران بدون مرز، ایران در نقض آزادی بیان، بین ۱۷۹ کشور جهان در جایگاه ۱۷۴ قرار دارد. بر این اساس، حکومت اسلامی، تنها به زندانی کردن فعالان سیاسی، روزنامه نگاران، وب نگاران و غیره بسنده نمی کند و با ابداع روش های جدید، بر خانواده های آن ها در داخل و خارج از ایران هم فشار وارد می کند و حتا برخی از زندانیان را زیر شکنجه و تجاوز جنسی به قتل می رساند.

پنجشنبه ۲۰ تیر ماه [سرطان] ۱۳۹۲، نوشت: تورم تولید ۴۰ درصد را پشت سر گذاشت. گزارش بانک مرکزی از شاخص بهای تولیدکننده در اردیبهشت ماه [ثور] سال جاری نشان می دهد که این شاخص به عدد ۴۴۸/۸ رسیده و نسبت به ماه قبل خود دودرصد بالا رفته است.

برخی از شهروندان در گفت و گوئی به عصر ایران، در رابطه با گرانی سرسام آور داروها گفته اند:
- من و خواهرم بیماری دیابت داریم. تا ماه پیش انسولین می خریدیم ۶ هزار تومان که این ماه ۱۲ هزار تومان خرید کردیم.

نوار تست قند خون می خریدیم هر عدد ۳۵ هزار تومان که این ماه شده ۴۵ هزار تومان. جالبه که نوار تست قند خون زمانی که دالر ۳۸۰۰ و ۴۰۰۰ تومان بود با قیمت ۳۲ الی ۳۵ هزار تومان فروش می رفت.
الان که دالر ۳۲۰۰ هست با قیمت ۴۵ هزار تومان می فروشند. این جدای از هزینه داروهای پدرم می باشد که دچار ناراحتی قلبی بوده و پلاویکس و ... را با قیمتی که خود بهتر می دانید مصرف می کند! هزینه داروهای ما در هر ماه ۳۰۰ هزار تومان به جز هزینه پزشک و ... می باشد.

خبرگزاری ایلنا، نوشت: محمود استاد محمد نویسنده و کارگردان با سابقه تئاتر کشور، یک ماه است نتوانسته داروهای مورد نیاز خود را تهیه کند. این شرایط موجب شده فرزند او ناچار شود برای تهیه داروی مورد نیاز از طریق کشورهای خارجی اقدام کند که هزینه ای بیش از ۲۰ میلیون تومان در ماه را به این خانواده تحمیل خواهد کرد.
به گزارش خبرنگار ایلنا، مانا استاد محمد (فرزند محمود استاد محمد) نمایش نامه نویس و کارگردان پیشکسوت تئاتر کشور، در پاسخ به این سؤال که سرانجام موفق به تهیه داروهای موردنظر شده است یا خیر، گفت: خیر، مسأله هم چنان به روال سابق است و در بر همان پاشنه می چرخد. پدر مدت یک ماه است که نتوانسته داروهای خود را مصرف کند اما باتوجه به شرایط موجود فکر می کنم ما به هر صورت که شده باید داروهای مورد نیاز را برای ایشان تهیه کنیم.

وی، با اشاره به هزینه بسیار سرسام آور قیمت داورهای مورد نیاز اظهار کرد: کشورهای مختلف قیمت های متفاوتی ارائه می کنند اما آن چه تا به این لحظه قیمت گرفتیم برای خرید ۱۲۰ عدد دارو که تنها کفاف یک ماه مصرف را می دهد باید چیزی بین ۲۰ تا ۲۶ میلیون تومان بپردازیم.

به گزارش روزنامه های چاپ ایران، از جمله روزنامه مردم سالاری، ۱۱ نفر تنها طی دو روز، روزهای یکشنبه و دوشنبه ۱۶ و ۱۷ تیر ماه ۱۳۹۲، اعدام شده اند. از این میان سه نفر در اردبیل، سه نفر در کرمانشاه و پنج نفر در قزوین اعدام شده که جرم هفت ۷ نفر از آن ها قاچاق مواد مخدر اعلام شده است.

علاوه بر این ۱۱ شهروند ایران، ۱۲ نفر دیگر نیز طی روزهای اخیر در ایران اعدام شده اند که این افراد شهروند افغانستان بوده اند. سفارت افغانستان در تهران، با انتشار این خبر اعلام کرده است که اعدام این افراد در رابطه با جرایم مواد مخدری صورت گرفته است.

به این ترتیب، حکومت اسلامی، برای زهرچشم گرفتن از جامعه و جلوگیری از اعتراضات مردمی، هم چنان رعب و وحشت می آفریند. بنا به گزارش رسانه های حکومتی، در همین هفته های اخیر، ده ها تن از شهروندان ایرانی و یا افغان مقیم ایران در زندان حکومت اسلامی به دار آویخته شده اند. خبرها از ایران حاکی از اعدام بیش از ۲۰ نفر طی چند روز اخیر در کشور است و اغلب این افراد به جرم قاچاق مواد مخدر اعدام شده اند.

تأکید به یک مسأله مهم را در این جا ضروری می دانم و آن داستان اصلاح طلبی در جامعه ماست. جناحی از حکومت اسلامی و عناصر آن خود را اصلاح طلب می نامند به معنای واقعی اصلاح طلب و رفرمیست نیستند. چرا که رفرم و

اصلاحات نه به معنی تقسیم قدرت بین جناح های حاکمیت، بلکه تغییری در جهت بهتر شدن وضعیت مردم در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هم چنین آزادی های فردی و جمعی است.

در المان نازی جشن های کتاب سوزان در همه جای پهنه هیتلری به راه می افتاد و کتاب های «روشنفکران منحط» را می سوزاندند؛ از چنین نمایش هائی دچار شعف توصیف ناپذیری می شدند. هنوز از دوران فاشیسم المانی فلمی به جای مانده که در آن افسری بسیار آراسته، می گوید: «وقتی کلمه فرهنگ را می شنوم، اسلحه ام را بیرون می کشم» و پیرو این کار اسلحه را بیرون می کشد و در ژستی نشان می دهد که آماده است دشمنان مردم یا روشنفکران را با یک تیر خلاص کند. همین سخن را شخص خمینی و رحیم صفوی و... نیز در حکومت اسلامی ایران تکرار کرده اند.

خمینی، در بخشی از سخنرانی مؤرخه ۲۶ مرداد ماه [اسد] سال ۱۳۵۸ خود، یعنی فقط چهار ماه پس از تأسیس حکومت اسلامی، گفت: «اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و رؤسای آن ها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤسای آن ها را به سزای خودشان رسانده بودیم و چوبه های دار را در میدان های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت ها پیش نمی آمد. من از پیشگاه خدای متعال و از پیشگاه ملت عزیز عذر می خواهم، خطای خودمان را عذر می خواهم. خطای خودمان را عذر می خواهم. ما مردم انقلابی نبودیم، دولت ما انقلابی نیست، ارتش ما انقلابی نیست، ژاندارمری ما انقلابی نیست، شهربانی ما انقلابی نیست، پاسداران ما هم انقلابی نیستند، من هم انقلابی نیستم. اگر ما انقلابی بودیم، اجازه نمی دادیم این ها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام می کردیم، تمام جبهه ها را ممنوع اعلام می کردیم، يك حزب! و آن حزب الله، حزب مستضعفین! و من توبه می کنم از این اشتباهی که کردم. و من اعلام می کنم به این قشرهای فاسد در سرتاسر ایران که اگر سر جای خودشان ننشینند ما به طور انقلابی با آن ها عمل می کنیم...» (۱۰)

آیا برخورد روشنفکران آن دوره المان به فاشیسم چگونه بوده است؟ آیا آن ها تلاش می کردند جناحی از حکومت فاشیسم را در مقابل جناح دیگر تقویت کنند یا با کلیت آن مخالف بودند؟ آیا جنایات حکومت اسلامی ایران، کم تر از جنایات حکومت المان نازی است. بحث بر سر مقایسه ابعاد گشتار نیست، بلکه حتی هر حکومتی در قوانین خود حکم اعدام داشته باشد و تعداد کمی را هم اعدام کند یک حکومت جنایت کار و آدم کش است. بنابراین، سؤال این است که حکومت اسلامی تا کی و تا چه اندازه جنایت کند تا بخشی از روشنفکران و شخصیت ها و سازمان ها و احزاب سیاسی به اصطلاح اپوزیسیون جامعه ما، بپذیرند این حکومت هم چون حکومت المان نازی و غیره شرم بشریت است!

منابع:

۱- خبرگزاری حکومتی فارس، ۱۹/۰۳/۹۲؛

۲- سعید، ادوارد، ۱۳۸۲، نقش روشنفکر، حمید عضدانلو، نشر نی هالوب، رناته، ۱۳۷۴؛

۳- آنتونیو گرامشی: فراسوی مارکسیسم و پسامدرنیسم، محسن حکیمی، نشر چشمه؛

۴- فریدون آدمیت: اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده؛

۵- فریدون آدمیت: اندیشه های طالبوف تبریزی؛

۶- جلال آل احمد: در خدمت و خیانت روشنفکران؛

۷- اکبر رحمتی: استاد مطهری و روشنفکران؛

- ۸- دهخدا، لغتنامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شرکت چاپ ۱۲۸، تهران، فروردین ۱۳۴۶ ش، ج ۲۶، ص ۱۷۱؛
- ۹- غلامحسین صدری افشار، ص ۶۸۳؛
- ۱۰- متن کامل این سخنرانی را می‌توانید در کتاب «صحیفه امام»، جلد نهم، صفحات ۲۸۴-۲۸۱ پیدا کنید.

شنبه بیست و دوم تیر [سرطان] ۱۳۹۲ - سیزدهم یولی ۲۰۱۳